

بسم الله الرحمن الرحيم

محور ولایت

فجری که به تعبیر امام انفجار نور بود، این همه پیشرفته‌ها و تحولات عظیم اجتماعی، سیاسی، معرفتی و علمی را با محوریت ولایت حاصل کرده؛ و همه ی افتخارات نخبگان، افراد، اجتماعات و اقشار مختلف این امت، همه و همه به برکت مدیریت ولایت است. و از آنجا که نقطه ی تیز پیکان همه ی تهدیدها و فشارهایی که برای از بین بردن این نظام از سوی دشمنان داخلی و خارجی اعمال می شود، متوجه ولایت است، هرچه بحث ولایت از دیدگاه های مختلف بررسی بشود باز هم کم است چون عمق ولایت بیشتر از این مسائل است و با مجموعه ای از بحث ها، بحث تمام نمی شود؛ و اگر ولایتی که در متون دینی ما هست، تالیف شود و ویژگی های آن بیان شود، خواهیم دید که مطلب بسیار عمیق تر از این حرف ها است.

معانی ولی

اینطور نیست که اگر «ولی» را معنا کنیم به مُحَبِّ، دوستدار، سرپرست، وکیل، مُعین و از این قبیل معانی، و هر کدام را با یک قرینه ای برداشت کنیم، کار تمام می شود؛ البته هرچند کلمه ی «ولی» در همه اینها مشترک لفظی به نظر می رسد، اما در واقع بیشتر از یک معنا نیست و آن معنای «قُرب» است که در همه ی این معانی -ظاهراً- مختلف جاری است؛ این معانی، متفاوت از هم نیستند. کما اینکه اگر قُرب و نزدیکی را از بین سرپرست و کسی که تحت سرپرستی است، برداشته شود، چیزی نمی ماند، و همان سرپرست، بیگانه و خائن می شود و یا اگر قُرب را از دوست -که در جوهره ی دوستی یک قربی وجود دارد- کنار زده شود، دیگر دوستی باقی نمی ماند بلکه همان دوست منهای قرب بیگانه می شود. این معانی، صورتهای متفاوتی از وضعیت های متفاوت قرب و نزدیکی هستند. پس بهتر است بگوییم: «ولی» یعنی «نزدیک»، کسی که قرب دارد.

و این در صورتی است که «ولی» را بر وزن «فعلیل» گرفته شود - نه بر وزن فَعَل - :

1. که در این صورت یک معنای مبالغه ای در معنای اسم فاعلیش به کار رفته، به این معنا که شخص آنچنان در اطاعت خدای باشد که هیچ عصیانی بین طاعت او فاصله نینداخته است.

2. و در عین حال معنای مفعولیش را هم دارد که شخص مرتباً تحت عنایت و الطاف خداوند قرار گرفته است.

3. و یک معنای بسیار دقیق تر و عمیق تری دارد که قرآن هم همان را به صورت دیگر تایید می فرماید و عنایت به آن دارد این است که: ولی کسی است که منیت او آنچنان در این حقیقت فانی و از بین رفته باشد

که می بیند، هرچه در عالم هست، ظهور اسماء الهی است، و امورات، در اسماء الهی است و (در نتیجه) توجهش به اسماء الهی است. و این یک حقیقتی است که در قرآن به عبارت های مختلف بیان شده که به برخی از آن ها اشاره می شود که می فرماید: «فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ» (آل عمران-آیه 20):

وجه هر شیء به معنای صورت آن شیء نیست بلکه وجه یک شیء، تمام حقیقت آن است. به یک بُعد و جهتی از جهات یک شیء (سمت و طرفی از اطراف یک شیء) از آن جهت وجه می گویند که بیشترین ابعاد حقیقت آن شیء را ظهور می دهد؛ مثلا وقتی در بین تمام اعضای انسان، یک عضو (صورت) را وجه می گویند، از این جهت است که بیشترین ابعاد از حقیقت انسان را -البته نه تمام حقیقت- به ظهور می رساند؛ شنوایی، بینایی، چشایی، بویایی، فکر، تعقل، حس لامسه و هرچه که ما در نظر بگیریم، بیشترین بُعدش از این عضو ظهور می کند. فلذا وجه نامیده شده، نه اینکه وجه یعنی صرف همین عضو باشد. پس وجه همان حقیقت انسان است و بلکه حقیقت هر شیئی است (که در بحث فطرت مفصلا بحث و به لطف خدا اثبات شده است).

با توجه به این معنا، خداوند می فرماید: « بگو تسلیم کردم تمام حقیقت خودم را به الله و پیروان من هم چنین هستند». (فقط تسلیم است و غیر از آن چیزی نیست). اینکه به مقام خاص نوراینت من، نه تنها کسی نمی تواند راه پیدا کند درست است و بلکه قابل فهم هیچ احدی هم نیست، اما این بُعد از ابعاد وجود من (تسلیم شدن تمام حقیقتم در خدا و فنا شدنم در خدا) اجازه اش را به پیروان من هم داده شده و آنها هم همینطور هستند (این مطلب مربوط به بحث فطرت است که در جای خود مفصل بحث شده). این آیه نمونه ی واضحی است از اینکه انسان با پیروی از حضرات معصومین علیهم السلام، در انتهای حرکتش به فانی شدن و با همه ی وجود تسلیم کامل حضرت حق شدن می رسد. البته این تسلیم شدن مرحله ی اول است، از این مرحله مراحلی شروع می شود که فعلا مطرح نمی شود.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (بقره-آیه 194)

«وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره-آیه 249 و انفال-آیه 66)

«وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» (انفال-آیه 19)

معنی ولی الله

شاهد مثال، بحث معیت (به معنای همراهی) است. معیت نیز جهتی است در مسیر توحیدی انسان که جا دارد انسان در خصوص این مورد، در مسیر تربیت خود و رسیدن به این حقیقت، ریاضت های سختی را تحمل کند؛ تا برایش معلوم و محسوس شود که معیت و همراهی من با خدا یعنی چه.

این معیت دو نوع می تواند باشد:

1. معیت آب و لیوان و یا معیت آب و قند حل شده در آب: این یک نوع معیت است اما با همه ی معیتی که باهم دارند هر دو، شخصیت خودشان را حفظ می کنند. یکی می گوید من لیوان و دیگری می گوید من آب هستم. یا اگر حبه قندی در آب حل شود، این معیت، نسبت به معیت لیوان و آب بسیار نزدیک است، اما در عین حال باز هم می خواهد شخصیت، ماهیت، وضعیت و ویژگی خودش را حفظ بکند، میگوید این آب و این هم شیرینی است. ملاحظه بفرمایید هر چه معیت، به اتحاد اصلی نزدیک تر می شود، بسیاری از ویژگی هایش را از دست میدهد، اما باز هم به لحاظ دوئیت، خودش را حفظ میکند.

2. اما معیت بین آب و رطوبت آب چگونه؟ اینجا دیگر این دو یکی هستند، هرچقدر این رطوبت گرفته شود از همان آب کم می شود تا اینکه آب تمام می شود و آبی نمی ماند؛ یا به تعبیر دیگر، چیز ته لیوان نمی ماند (بخلاف آب و قند که وقتی آب گرفته شود تهش مواد قندی می ماند)

منظور از انتها در حوزه بحث ما، بعد مادی نیست، تا گفته شود ما این آب را نم نم از لیوان کشیدیم و به انتها رسیدیم، یعنی به ته لیوان رسیدیم؛ این به جور انتهاست، به جور انتهای دیگری هست که مثلاً ما این آب گل آلود یا همان شربت آب قند را هر چه نم نم میگیریم تمام میشود و انتهایش به مواد قندی میرسیم، یا به خاک میرسیم، پس در هر صورت یک انتهایی پیدا میکند. بحث در اینجا انتهای طولی و بعدی و... نیست، بلکه یک انتهای خاصی است، مراد از انتها، انتهای وجودی است.

یک وقت همین آب نم نم گرفته می شود ولی به هیچ انتهایی ختم نمی شود، بالاخره انتها کجاست؟ به چه رسید؟ به لیوان، به خاک، به نمک، به قند رسید که آب قند بوده؟ به چه چیزی رسید؟ یک بی نهایتی است، بی انتهاست. هر چه نم نم این را گرفتیم به انتها نرسیدیم، چون شخصیتی در خودش ندارد، این معیتش، معیت خاصی است، منتها فرق انسان با من، با این آب و این نم در این است که انسان می بیند این معیت آب با رطوبت یعنی چه، چون قوه عقل دارد و این حقیقت را می بیند و می فهمد، اما خود آب این مطلب را نمی فهمد. فرق آن با انسان این است که انسان می تواند این معیت را که خدا با انسان هست و انسان ذوب در او هست را بفهمد یعنی چه. انسان مثل آب نیست که نفهمد معیتش با آب در چیست؟. انسان می تواند بفهمد، می تواند احساس کند که خدا با او هست یعنی چه؟. این همان توحیدی است که می ارزد

انسان خون دلها بخورد و ریاضتهای سنگین تحمل نکند تا همان طور که میفهمد معیت آب با نم یعنی چه، عمیق تر از آن را هم بفهمد که من با خدایم و خدا با من است یعنی چه.

اگر کسی توانست از چنین رشدی، از چنین توحیدی برخوردار بشود می شود ولی الله.

آیات و روایات جالبی در آثار وجودی ولی الله وجود دارد، در این که ولی الله در جامعه، در عالم، چه آثاری دارد، چه بسا ولی الله در بین مردم نا پیدا باشد، خُب، تمام این بحثها جای خود، اما اینکه در زمان غیبت کبری، کسی که می تواند مدیریت جامعه را به عهده بگیرد آیا ولی الله است؟ طبق روایات، مدیریت جامعه بر عهده فقیه است، منتها فقیه هم شرطش این است که ولی خدا باشد. پس اینکه فقط فقیه باشد، روایات ما خیلی به صراحت می گویند که صرف فقیه بودن کافی نیست و اگر به آن مرحله از معنای ولی نرسیده باشد، نمی تواند مدیریت جامعه را بر عهده بگیرد و این مطلب هم از نظر عقلی و هم جهات مختلف متون دینی ما واضح است.

فقیه و ولی الله

یک روایت مشهور هست که: « فَمَا مِنْ كَانٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَىٰ هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ »

این روایتها طوری نیستند که تند تند خوانده شود و گفته شود که این هم شرایط مورد نیاز و کار تمام شد؛ بلکه، گفتن و نوشتن آسان است، اما اینکه از تک تک این فیلترها فقیه باید بگذرد، بنا به حدیث شریف معراج، اگر دیگران یک بار در عمرشان می میرند این انسان ها که می خواهند به مقام صیانت از نفس برسند، هر روز هفتاد بار می میرند و زنده می شوند. این فیلترهای است که با یک دید واقع گرایانه اگر نگاه شود، شخص متوجه می شود که روایت چقدر محدودیت ها و شرایط خاصی را قرار می دهد که فقیه باید از این فیلترها بگذرد و بعد للعوام أن یقلدوه. حالا این فقیه عبارت آخرای ولی الله است.

در وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابوذر - بخشی را که مربوط به این بحث است - می فرمایند: يَا أَبَا ذَرٍّ، لَا يَفْقَهُ الرَّجُلُ كُلَّ الْفِقْهِ حَتَّىٰ يَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ فِي جَنْبِ اللَّهِ أَمْثَالَ الْأَبَاعِرِ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَىٰ نَفْسِهِ فَيَكُونُ هُوَ أَحَقَّ حَاقِرٍ لَهَا.

این چه عبارتی است که در تعریف فقیهی که میخواهد ولی الله باشد آمده است!!!؟؟؟ می فرماید: به کمال فقه نمی رسد مگر وقتی که به اطرافیان نگاه می کند و آنها را امثال شتر ببیند، آن هم در کجا؟ در جنب الله؛ شاید فردی از این عبارت سوء استفاده بکند و مغلطه کند و بگوید: عجب! دنیا می گوید ارزشهای انسانی و امثالهم و شما همه انسانها و دوستانتان را شتر حساب می کنید؟!

باید جواب داده شود که: این جور تفسیر کردن، برداشت شخصی خود سوال کننده است، چرا که حضرت می فرماید: نه فی ذاته!! بلکه در محضر حضرت إله و با توجه به حقیقت وجودی عالم این طور تصور می شود. اما به خودش که نگاه می کند، خودش را حقیرتر از همه می بیند (در برخی جاهای دیگر عبارت ذلیل هم آمده است). پس این یک نگاه خاصی را بیان می کند. شاید خود شخص در فضایی نباشد که در اطرافش صد تا شتر باشد، اما شاید چوپان بزرگواری را دیده باشد که هزار تا گوسفند را به چرا می برد. آیا تا به حال شده است که آن چوپان در برابر آن هزار گوسفندش بایستد و به آنها پز بدهد؟، به آنها ژست بفروشد؟، منت بگذارد؟، به آنها خشم کند و یا مسایل دیگر؟!

رفتارش چه شکلی دارد؟ ابدأً به ذهنش هم این کارها نمی رسد. یعنی ولیّی که فقیه است یا فقیهی که ولیّ است، آنچنان توجهش به خداست و ذوب در خدا است که منی در او باقی نمانده است و وقتی به اطرافش نگاه می کند، حتی از ذهنش هم نمی گذرد که پز بدهد، به آنها ریاست بفروشد، او یک مأموریت الهی دارد، این توحید را خودش چشیده، ذوب در توحید شده و حالا مأموریت دارد جامعه را به توحید بکشاند.

معنای فقیه

مقام ولی فقیه بسیار بالاتر از این حرفهاست. حالا کسی که این معنا را از ولی فقیه نتواند بداند و بفهمد، طبیعی است که ولایت فقیه را فقط سرپرستی جامعه می داند. نتیجه چه می شود؟ نتیجه این می شود که اگر کسی ولی فقیه را در این حدّ معنای لغوی تعریف کند، این نوع نگرش منشأ بسیاری از مشکلات خواهد شد، اشتباهات بزرگی در پی خواهد داشت. خیال خواهد کرد که ولی فقیه نهایتاً مثل دبیر یک حزب سیاسی است، صرفاً یک دبیر اسلام شناس است، ولی فقیه یعنی رئیس حکومت یک کشور، یعنی هماهنگ کننده قوای چهارگانه، ولی فقیه یعنی نصیحت گوی مسئولین، یعنی بنشیند و فقط راهنمایی بکند. ولی فقیه یعنی همان کسی که اختیارات او در قانون اساسی تعیین شده است. منشأ اشتباه از اینجا شروع می شود، ریزشها از اینجا شروع می شود، تا کسی معنای ولیّ و معنای فقیه را نفهمد به درک درستی از مسئله نخواهد رسید.

فقیه مثل کسی است که فرو می رود در میان گل و لای و شن و ماسه و از پشت صخره های سنگی زخیم و از میدان های زیر زمینی، آب زلال را می کشد و بیرون می آورد. این یک هنر بزرگی است که از لابه لای

گل و لای یک آب زلالی را بیرون می کشد . فقیه کسی است که حکم خدا را بیرون می کشد ، این مطلب ساده ای نیست که از لایه لای گل و لای های اوهام و خیالات و تشنّت های گوناگون ، حیلّه گری های موجود در تاریخ ، از پیچ و خم های رجال ، از دست کاریهای روایات ، از انواع و اقسام وساوس شیطان و نفس ، بیاید اینها را بکند و از درون اینها حکم خدا را بیرون بیاورد ، این کار هرکسی نیست ، چنین انسانی از یک طرف حکم خدا را به ما می دهد ، چرا که اجازه دارد ، تخصص دارد ، از طرف دیگر ولی خدا است .

خب اگر کسانی باشند که این معنا برایشان معلوم نباشد ، آنقدر اهمیت مسئله در ذهنشان پایین می آید و ساده جلوه می کند که فقط تبدیل می شود به یک حکومتی که سرپرستش یک فقیه است .

چه دشمنان عنود و چه دوستان در بعضی مواضع به اشتباه می افتند و نمی توانند رهنمودها و اشارات ، بلکه عنایات خدا گونه ولایت را توجه بکنند و با دید مادی نگاه می کنند . و مشکل لغزش و شبهات و ریزش ها از اینجا شروع می شود ، آنارجل گویی ها در برابر ولی فقیه از اینجا شروع میشود .

رابطه تزکیه نفس با فهم معنای ولی

متوجه شدن معنای ولی فقیه رمزی دارد و از حکمتهای خداست ، کما اینکه در حضرت ولی الله الاعظم (علیه السلام) هم این حکمت خدایی بود ، چرا که خیلی تیز بین ها بودند در زمان انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام از جهت تخصص های بالای علمی ، سیاسی ، رزمی و ... اما می گفتند : بلی او رامیشناسیم ، پسر فلانی است ، مادرش فلانی است ، یک بشریست مثل ما و ... پس میبینیم که آن نور ولایت منشأ اختلافات شده است .

حکمت خدا در چیست؟ در این است که این معنای ولی برای همه معلوم شود تا به این اشتباه بزرگ در ارتباط با اطاعت از ولی امر دچار نشود . حکمت خدا در این است که (برای معلوم شدن این معنای ولی و برای عدم مرتکب شدن این اشتباه بزرگ در مسئله اطاعت از ولی امر) خود شخص هم مسیری از این راه ولی را بپیماید یا لأقل در این سمت قرار بگیرد تا بداند که درگیر شدن با این نفس ، مجاهده با این نفس یعنی چه؟ در درگیری با نفس این معنا برایش معلوم خواهد شد ، این یک امر عینی و حسی است .

این به معنای این نیست که شخص خودش هم حتماً به مقام ولی الهی برسد ، نه اینکه به مقامات بالای تزکیه نفس برسد ، چرا که این تکلیف بمالایطاق می شود و از شخص این را نخواستند بلکه از انسان این را خواسته اند که در این راستا قرار بگیرد بنایش بر این باشد که من می خواهم با نفس و منیتم مبارزه کنم ، همین مقدار که دارد راه می افتید و در راه است خیلی چیزها برای انسان معلوم می شود مثلاً اینکه نفس

درگیر شدن با نفس چیست؟ و آثارش، نتایجش چه خواهد شد؟ آنگاه تازه تا حدودی معنای این ولی برای انسان معلوم می شود و از این اشتباه بزرگ نجات پیدا می کند.

یک مثالی عرض شود تا اینکه توجه پیدا شود بر اینکه این درگیری با نفس اهمیتش چقدر است و این غفلت انسان از این حقیقت چه قدر عجیب است مثلاً یک شخصی در گوارشش انگلی وجود داشته باشد، طبیعی است که این انگل هرچه مواد مقوی و مغذی که این شخص مصرف می کند را میگیرد و می بلعد و چیزی برای شخص باقی نمی گذارد تا برای سوخت و ساز و... مصرف شود، حال چنین شخصی زود زود دلش ضعف می کند و احساس نیاز به غذا می کند و هرچه قدر هم میخورد سیر نمی شود و اطرافیان هم هر چه قدر به او می گویند کم بخور، می گوید اشتها دارم، دلم می خواهد بخورم. در پاسخ این شخص می گویند تو خیال می کنی اشتها داری، چرا که چیزی از این غذایی که میخوری به تو نمی رسد، تو این غذاها را به دشمن 100٪ خودت می دهی و تمام این وقت او را چاق کرده ای، این اشتها که تو داری اشتهای حقیقی نیست، درست است که احساس این است که اینها را خودم میخوام اما در عالم واقع این طور نیست، با همه این حرفها او متوجه نمی شود که انگل یعنی چه؟ دشمن را تغذیه می کند یعنی چه؟ حتی می گوید: کدام دشمن! این دشمن کجاست! آنچنان آن انگل با وجود آن شخص یکی شده است که امکان اینکه متوجه آن انگل بشود را هم ندارد، یک اشتباه بزرگ هم اینجا پیش آمده و آن این است که دشمن و خودش یکی شده است و این اتحاد در وهم شخص اثر گذاشته است. حال ببینید چقدر سخت است که این شخص بیدار بشود، متوجه شود و بترسد که اولاً چه دشمن خطرناکی در وجودش هست و ثانیاً این اشتها هم مال خودش نیست، چنین آدمی چه جور باید بیدار شود؟ با چه طبابتی؟ کدام متخصص و دکتری باید بیاید و او را متوجه کند؟ با چه دارویی باید این انگل را خارج کند و به او نشان دهد تا او وحشت کند؟ اما لاقلاً یک سؤال می شود از او پرسید، که: آقا! اینقدر که شما دارید میخورید و باز هم اشتها دارید، این غذاها کجا می رود؟ اینها باید در بدن تو تبدیل به گوشت میشد، تبدیل به نیرو میشد، تو که الان افتادی و داری از گرسنگی میمیری!!!! لا اقل به این سؤالها توجه کن، لاقلاً اگر هم به فکر درمان نیستی، در این مسئله کنجکاو باش، این نفس حیوانی با این حقیقت انسان، یک همچین وضعیتی دارد، لذا هر اشتهایی که در هر کاری پیدا می کند، توجه به این ندارد که این اشتها مسیر حقیقی خودش را طی نکرده است و همین مسئله باعث شده است تا اشتها بر نابودی خودش پیدا کند که البته توجه هم به آن ندارد، فلذا این باریکی، بسیار ریز است و دقت فوق العاده ای می خواهد، اگر به افرادی که خدماتی انجام می دهند و یا سابقاً انجام داده اند توجه شود که آخر سر ادعایشان چه چیزی است که اگر گفت که این خدمات ربطی به من ندارد و همه اش از برکات اسلام بوده و مربوط به ثمرات خون شهادت و مربوط به مدیریت ولایت و از برکات ولایت، و نیز بگویند که من کجا و خدمت کجا و بودند کسانی که این کارها را از من هم بهتر انجام می دادند و در این راه هم تکه تکه شدند و اصلاً ادعایی هم نداشتند، معلوم میشود که چنین آدمی با نفس خود

یک درگیری ای داشته و خطر و وحشت آن را احساس کرده و هواسش جمع است، در نتیجه ولی الله را هم میفهمد، ولی فقیه را هم میفهمد و هیچ انا رجلی هم ندارد، کما اینکه خود ولی فقیه هم اینطور است، امام رضوان الله تعالی علیه با آن عظمتش که همه عالم هم میدانند از برکت او همه این مسائل رخ داده، با این حال میگوید که من یک خدمت گذار بوده ام و همه کار را ملت کرده اند، تمام بیانات و صحبتها در صحیفه نور بدون استثنا توجه به الله است، حتی سخنرانی های پنج دقیقه ای ایشان همه توجه به معرفت الله است، می خواهد جامعه را بسوی آن مقصد بکشد؛ یا مقام معظم رهبری حفظه الله، یکجا پیدا کنید که توجه بخدا نباشد، این یک حقیقتی است، یکی از بهترین معیارها در انتخابات هم، همین جهت دهی هاست، که این آقا موضعگیری ها و تبلیغاتش، نحوه رفتارش چگونه است، طی اینکه ولایت را بصورت خیالی و وهمی یک مستمسکی قرار بدهد برای رسیدن به خواسته های خودش، بلکه حقیقتا معلوم باشد که احساسش نسبت به عملکرد های خودش در ارتباط با ولایت چیست؟ بینش او در ارتباط با ولایت از لحن کلامش، از نوع رفتارش، حتی اگر بویی از انا رجل گفتن بیاید این پیداست که...

پس هر کس وظیفه سنگیری که دارد این است که در رابطه با محور اصلی امر به معروف و نهی از منکر که راه معرفت نفس است، کار بکند و بر این اساس می تواند بگوید که نشر فرهنگی، حفظ نظام، انتظار حضرت و... ریشه در این مسئله دارد که چقدر در راه توحید، راه تزکیه نفس و معرفت نفس کار کرده است و حتی معنی ولی فقیه را با این دیدگاه تبیین کند.